

از خون دنباله‌دار تو

گروه فرهنگی: سیدحسن حسینی در «گنجشک و جبرئیل» وجهی نو از ادبیات دینی را در روزگار خود معرفی می‌کند که به اعتبار درک و دریافتی متمایز از عادت‌واره‌های شعاری، از موقعیت ممتازی برخوردار است. آنچه می‌تواند مصداقی برای «کشف» باشد: در این مجموعه به روشنی مشهود است. تولد تعبیری تازه و خلق مناسباتی نو پیرامون واقعه کربلا که از زیباشناسی مؤثری نیز برخوردار است، به توسعه ادبیات مذهبی و کنشگری هنری آن منتهی شد و کمترین دستاورد این نوآفرینی، بازتعریف اجتماعی این واقعه و معاصراندیشی از موقعیتی است که باید به تدارک ادبی، زنده نگه داشته شود و مصداقی برای انسان امروز و ابتلائات اجتماعی اش باشد. شاعر با طرح آگاهانه تاریخ، علاوه بر اقناع هنری مخاطب، او را به تعمق در فلسفه عاشورا فرامی‌خواند و با خود همراه می‌دارد. اگرچه این رویکرد در آثار دیگرانی همچون طاهره صفارزاده و سیدعلی موسوی گرمارودی که پیش از او آثاری را به یادگار گذاشته‌اند متبلور است اما وجه تمایز سیدحسن حسینی در کوتاه‌نویسی هاوغنای مؤکدی است که گنجشک و جبرئیل را فراموش ناشدنی کرده است.

سه‌شنبه‌های شعر با انتخاب شعرهایی از این مجموعه، بر آن سراسرت که اتفاقات این حوزه را که از دواصل کنشگری ادبی و تأثیر اجتماعی برخوردار باشند پوشش دهد. در روزهای سوگواری انسانِ آزادی و آزادیگی، حسین بن علی (ع) یاد و نام آن شاعر فقید را گرامی می‌داریم.

سفرنامه‌خیزران

در نیندبند برزخی ام ناله می‌تیبید
دستی مرا شکست
دستی شرور و زشت
که بر پرده‌های وحی
دشنام می‌نوشت
در منزل نخست
هر چند جز تالطم شما سحر نبود
با من
در آن مسیر مظلومه
شوق سفر نبود
من
بی‌اختیار
از جاده‌های ناگزیر
سرازیر می‌شدم
در منزل نخست
از نیندبند برزخی ام شعله می‌کشید
فریاد از سیاهه تقدیر
فریاد از تنهایی اندام سرنوشت
دستی مرا شکست
دستی شرور و زشت
که بر پرده‌های وحی...
در منزل نخست
من از چکاد نعره فتادم:
یک نیمه در جهنم و
یک نیمه در بهشت

رازرشید

به گونه‌ماه
نامت زبازند آسمان‌ها بود
و پیمان برادری‌ات
با جیل نور
چون آیه‌های جهاد
محکم
تو آن راز رشیدی
که روزی فرات
بر لب‌ت آورد
و ساعتی بعد
در باران متواتر پولاد
بریده بریده
افشاشدی
و یاد
تو را با مشام خیمه‌گاه
در میان نهاد
و انتظار در بهت کودکانه حرم
طولانی شد
تو آن راز رشیدی
که روزی فرات
بر لب‌ت آورد
و کنار درک تو
کوه از کمر شکست

در کتابی ابدی

دل این سوره فجر
بشت این صبح مبین
به تفاسیر نگاه تو اگر گرم نبود
شب ظلمانی بخیندان را
هیچ از قالب تکرار زدن شرم نبود
آهای عالم ربانی عشق!
در کتابی ابدی
شرح منظومه بیداری ما را بنویس

دیباج‌اصغر

پیشانی‌ات
از میان دیوار می‌درخشد
دیباج!
منصور
از جنوب غربی تاریخ
با بولدوزر
به مصاف صدای صاف تو آمد
وقتی جوانان بنی‌هاشم
از شرق میهنم
در صورهای سپیده
سرخ دمیدند
منصور
با دست‌های منقور
از هزار سوی زمین
یاری می‌شود
اما درهای آسمان
تنها به روی پیشانی تو باز است
دیباج!
به تماشای صدایت
زنجیریان بصره و بغداد
قامت‌برافراشته‌اند
دیباج!
و طواف گلیوت را
از اقصی نقاط تازیانه و زنجیر
حلقوم‌های خسته
قصد زمزمه دارند...
صدایت از میان دیوار
می‌درخشد
و پیشانی بلندت
بر فرق منصور
آوار می‌شود
جوانان بنی‌هاشم
گرد غریز از حنجره
می‌تکلند
و در صورهای سپیده سرخ می‌دمند
درهای آسمان
تنها به روی پیشانی تو باز است
دیباج احمر!

شام‌غریبان

سکوت
سنگین و پر هیاهو
صف می‌آراست
گلوی شورشی تو
در خط مقدم فریاد.
بر یال ذوالجناح باد
دستی دوباره می‌کشید
و زیر تابش خورشید
آه از نهاد علقمه برمی‌خاست!
سکوت
سنگین و پر هیاهو
در هم می‌شکست
گلوی شورشی تو
بر یال ذوالجناح باد
شک می‌زد
علقمه، سرخ و سیراب.
در زیر زانوان تو می‌غلغلتید
و خورشید
بر کوهان کوه‌های برهنه
به اسارت می‌رفت...

در چشم ذوالجناح

کوه صبور فاجعه می‌دانست:
آن شبیه غریب
بوی مهیب زلزله می‌داد
کوه صبور فاجعه
وقتی
در آستان خیمه نمایان شد
گیسوی راهوار بغض بلندش
در گردباد ضجه پریشان شد
در چشم ذوالجناح خبرهای تازه بود
اندوه بر تو باد
دل من!
اندوه بر تو باد!
آن شبیه غریب
در اصل، بوی زلزله می‌داد.

کرامت‌سرخ

آن روز بار دیگر
در گیر و دار حادثه‌ای مغموم
پیشانی بلند زمزمه‌ای ناب
در رکعت گلوی تو
ضربت خورد
و آفتاب نارس یک مفهوم
در خانقاه خون تو
کامل شد...
باغ کرامت است
گلوی تو
یا حسین!

شمشیر باستانی

در جایگاه تنگ فراموشی
در خواب سرد رنگ
فرو بودم
دستی مرا کشید
با خون خصم
دستی مرا جلا داد
من
شمشیر باستانی شرقم
اصحاب آفتاب
بر قبضه قدیمی من کردند
«باران مصطفی
شمشیر زنگار
حمایل نمی‌کنند...»
من
شمشیر باستانی شرقم
پرورده مصاف
بیزار از غلاف



عبدالحیار گنجایی
شاعر

شعر سپید از جهت فرم و روایت به نثر مقاتل و تواریخ معتبر شبیه‌تر است و از جهت اتقان و کسب اعتماد مخاطب در صورت سادگی و صراحت موفق تر...

سیدحسن حسینی اولین کسی نبود که مقتل حسینی را به عرصه شعر سپید کشید اما در استواری متن از جهت جمله‌آرایی و گزینش کلمات و صنعت مورد علاقه اش ایهام و ایهام تناسب بهتر از دیگران عمل کرد. دیگر اینکه

رویکرد محتوایی کتاب گنجشک و جبرئیل، آسیب‌شناسی نغمات و مدایح عاشورایی بود که در سخنان شورانگیز دکتر علی شریعتی و متفکران نواندیش دینی جلوه و جلایی روشن یافته بود، وضعیت اجتماعی و برجستگی سیاسی اجتماعی موضوع عتبات عالیات در دوره جنگ هشت ساله و سال‌های پس از آن مطالبات جامعه را در خصوص این موضوع بیشتر کرده بود، در هر حال سید حسن حسینی بدون پیش‌اندیشی و طراحی فکر قبل از درگیری با زبان که سبک شاعران سپیدسرای قبل از او بود، با تکیه به مؤلفه اتفاق در زبان و

برجسته کردن فرم و محور عمودی و تناسب لغات به زبانی عالمانه و شاعرانه در شعر بی‌وزن رسید که از زمره تجربه‌های گذرای او در طول عمر کوتاهش بود. غزل و قطعه و رباعی و دوبیتی و مثنوی و شعر نیمایی و آزاد و کاریکلماتور و ترجمه و نثر ادبی در کتاب سکانس کلمات و تحقیق و واژه‌شناسی روی کتاب قرآن علاقه این شاعر را به اهمیت گزینش و احضار واژه‌ها نشان می‌دهد، گنجشک شعر سید حسن حسینی بر شاخسار سدره المنتهی نغمات حیات بخش انسانی را روایت کرد و این دفتر کوچک شاهدهی بر این مدعاست.

روایت بانزدهم

پلک صبوری می‌گشایی
و چشم حماسه‌ها
روشن می‌شود
کدام سرانگشت پنهانی
زخمه به تار صوتی تو می‌زند؟
که آهنگ خشم صبورت
عیش مغروران را
منغص می‌کند
می‌دانیم تو نایب آن حنجره مشبکی
که به تاراج زوبین رفت
و دولت مهمانسرای داغ‌های رشید
است
ای زن!
قرآن بخوان
تا مردانگی بماند
قرآن بخوان
به نیابت کل آن سی جزء
که با سرانگشت نیزه
ورق خورد
و تجوید تازه را
به تاریخ بیاموز
به روایت بانزدهم
معرفی کن قرآن بخوان
تا طبل هلهله
از های و هو بیفتد
خیزران
عاجزتر از آن است
که عصای دست
شکست‌های بزک شده باشد
شاعران بیچاره
شاعران درمانده
شاعران مضطر
با نام تو چه کردند؟
تاریخ زن آبرو گیرد
وقتی پلک صبوری می‌گشایی
و نام حماسه‌ات
بر پیشانی دو جبهه‌نورانی می‌درخشد:
زینب!

سرنوشت آفتابی

آینده آسمان تاریک بود
و تکلیف ابرها را
کبریت هیچ صاعقه‌ای روشن نمی‌کرد
عمود شب
در گلوی افق
فرو می‌رفت
و حنجره‌ای
برای فردای رسالت
صبقل می‌خورد
ستاره‌ها
یک یک
سرخ.
سو سو زدند
و با سه شعله
گلگاه راه شیری شکافت
و آرام آرام
از کارگاه پلکی روشن تراش
سرنوشت مجهول آسمان
آفتابی شد...
هنوز
تقدیر کهکشان‌های ناملموس
بر مدار
خون دنباله‌دار تو
احساس می‌شود!

بین خدا و خاک

روزی که در مصاف دل ما
دندان گرگ فتنه
به بن‌بست می‌رسید
مردی رها
در حلقه محاصره‌ای تلخ
بین خدا و خاک
مخیر بود
امروز در مصاف دل ما
دندان عقل گرگ
شکسته است
و مردی رها در عرش
با چشم‌های روشن
میدان اختیار تازه ما را
زیر نگاه شرقی خود دارد

زیارت نواحی مقدس

«بشت به اقیانوس
هرگز
دعای باران
بالانمی‌رود!»
رو در روی کویر
فریاد زدی
و باد
صحرا در صحرا
متبرک شد.
امشب
به زیارت نواحی فریاد تو آمده‌ام
شاید لب‌هایم
مقدس شوند
دست‌ها یا شکسته بود
یا بسته
و بایی اگر بود
رو به خستگی می‌رفت
نعره‌های رسا
به دیوارهای ممتد می‌خوردند
و گلوی تارک فریاد
به تازیانه بغضی نامحدود
حد می‌خوردند
از نان مگو!
فکر ایمان
دندان را می‌شکست
و سو:هاضمه
از دوسو بیداد می‌کرد
علف
افسانه‌های هرزه می‌گفت
و اوقات سبزی‌باغ
با قصه‌های زرد
تلف می‌شد
و شاعران بیگانه
به تبعیت از طاعون
از خاک بی‌بضاعت
ملکوتی پا در هوا را
مطالبه می‌کردند
امشب
به زیارت نواحی فریاد تو آمده‌ام
و لبانم سربلند اعتراف می‌کنند
اگر گلوی تو نبود
عقل این حنجره
هرگز
به فریاد‌های بلند قد نمی‌داد
اگر گلوی تو نبود
باید بر خیزم
و رو به اقیانوس انتظار
شما بیل امروزینت را
از دیوار بوسه بیابوزم
شاید دلم – این دعای قدیمی –
در آستانه نام تو
مستجاب شود.

طرح

از خیمه گاه زخمی آب
دود حریق العطش تا عرش می‌رفت
امداد را – پیچیده در شولای طوفان –
مردی
به نام آبی دریا
به شط زد
دستی نهان
لوحی مخطط را بر آورد
نامی تناور را به رنگ سرخ
خط زد...
آن‌گاه در عرش
آینه چشم ملانک موج برداشت.



شنیدن انسان از گلوی گنجشک و جبرئیل